



شهید مسعود شفافی

ولادت: ۱۳۳۴/۹/۲۳، استان تهران

دانش آموخته رشته برنامه ریزی کامپیوتر

شهادت: ۱۳۶۰/۱۰/۱۳، سر پل ذهاب، ریجاب

آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۴، ردیف ۱۲۵، شماره ۹

زندگی نامه

شهید مسعود شفافی در بیست و سوم آذر ۱۳۳۴ در شهر تهران چشم به جهان گشود. پیش از اوج گیری انقلاب اسلامی، مقاطع تحصیلی دبستان و دبیرستان را تا کسب دیپلم سپری کرد و در بحبوحه مبارزات مردمی در جریان پیروزی انقلاب به صف مبارزان انقلابی پیوست و در عین حال به مطالعه مباحث عقیدتی، فلسفی و تاریخی نیز می پرداخت.

او فارغ التحصیل رشته برنامه ریزی کامپیوتر دانشگاه شهید بهشتی بود و فعالیت های مذهبی خود را از دوران دانشگاه آغاز کرد و همان زمان با شهید مفتاح و شهید بهشتی آشنا شد و به تدریج ارتباط نزدیکی با آنها برقرار کرد. در آغاز جنگ از سوی صدا و سیما برای تهیه فیلم و گزارش عازم جبهه شد و پس از اندک زمانی موقتاً به تهران بازگشت و پس از کسب اجازه از پدر و مادر، داوطلبانه رهسپار جبهه شد. او همراه عده ای از رزمندگان برای انجام عملیات به کرد در منطقه غرب رفت که بعد از درگیری با کردهای وابسته به رژیم عراق، آن جا به دست رزمندگان اسلام فتح گردید. پس از تصمیم رژیم بعثی برای باز پس گیری این مکان از دست ایرانی ها، مسعود و هم رزمانش با چند نفر از کردهای محلی که به منطقه آشنایی داشتند، همراه شدند؛ نهایتاً او طی درگیری با تعدادی از کردهای مزدور وابسته به رژیم عراق در سیزدهم دی ۱۳۶۰ در ریجاب به شهادت رسید.

فرازی از وصیت‌نامه

مادرم! نقل شده است که در صحرای کربلا یکی از اصحاب حضرت سیدالشهدا (ع) که تازه ازدواج کرده بود، عازم میدان جنگ می‌شود و همسرش سعی می‌کند از رفتن او جلوگیری کند و می‌گوید: مرا به چه کسی می‌سپاری که می‌روی؟ مادر این صحابی به پسرش می‌گوید: به خدا قسم که زمان، زمان آزمایش است و اگر تو حضرت سیدالشهداء (ع) را یاری نکنی و در راهش شهید نشوی حلال نمی‌کنم؛ بدین ترتیب او به میدان پر عظمت کربلا وارد می‌شود و تیر دشمن بر قلبش می‌نشیند و شهید می‌شود. مادر که این صحنه را می‌بیند، چوب خمیده‌ای را برمی‌دارد و به طرف میدان نبرد حق و باطل می‌رود. سیدالشهدا (ع) می‌فرماید: ای زن برگرد که خداوند متعال جهاد را بر زنان تکلیف نکرده است. زن ندای رهبرش را می‌شنود و اطاعت می‌کند. در حال برگشتن او، دشمن سر پسرش را از تن جدا می‌کند و به طرف مادر پرتاب می‌کند. مادر سر بریده فرزند را به دست می‌گیرد و گلوی بریده شده را می‌بوسد و سپس سر بریده فرزند را به طرف دشمن پرتاب می‌کند و می‌گوید: من چیزی را که در راه خدا هدیه کرده‌ام، بازپس نمی‌گیرم.

مادرم! امیدوارم که شما نیز این‌گونه باشید و برایم اندوهگین نشوید که غم‌تان مرا اندوهگین می‌کند. قلب‌تان را به ذکر خداوند متعال آرام کنید. برایم زیاد قرآن و دعا بخوانید و حتی‌الامکان در مراسم مذهبی (نماز جمعه، نماز جماعت، مسجد، راهپیمایی و دعای کمیل) شرکت کنید.

خواهر عزیزم! چشم امیدم به توست که دیگران را دعوت به صبر کنی؛ چرا که تو به حقیقت کلمه «شهید» آگاه هستی و می‌دانی که شهیدان حاضر و ناظر هستند. می‌دانم الگویت را حضرت زینب (س) قرار می‌دهی و هم‌چون گذشته، همه دوستان و نزدیکان را به اسلام و انجام فریض دینی دعوت و تشویق می‌کنی. در این راه، تو کلت فقط به خداوند قادر باشد که بهترین یاوران است: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۱

درباره همسر مینو؛ امیدوارم که خداوند حنان و منان دلت را که همواره دریای ایثار و انفاق در راه اسلام عزیز بوده، در همین صراط ثابت و استوار بدارد. تو بهتر از هر کس به عقیده و افکارم آشنا هستی؛ پس دوستان و آشنایانم را به حفظ و حراست از جمهوری اسلامی دعوت نما.

هر کس که با جمهوری اسلامی مخالفت کرد، در صورت هدایت راهنمایی‌اش کنید؛ در غیر این صورت با او قطع رابطه کنید. دوستان و آشنایانم را به خواندن کتب و گوش کردن نوارهای استاد شهید مرتضی مطهری سفارش می‌کنم.